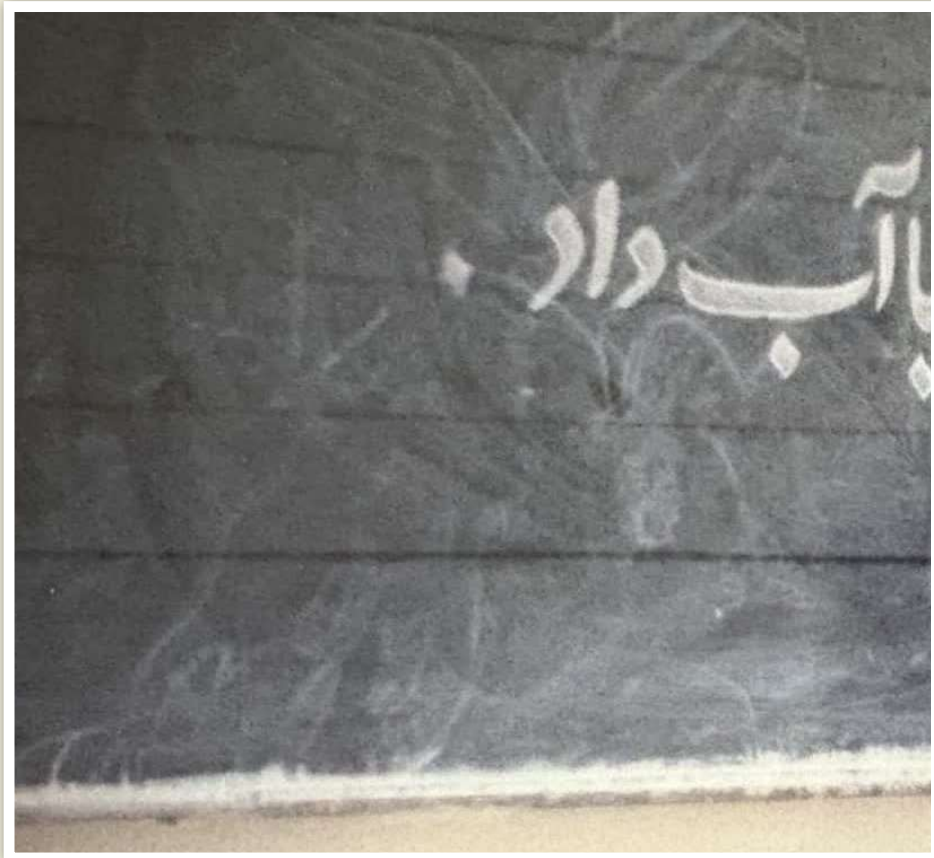


معلم بازنشسته و خبرنگار:

جایی که «آقا معلم» عشق را معنا کرد



پس از ۳۴ سال، همچنان به عنوان مدیر یک مدرسه غیردولتی و ناظر آموزشی در ناحیه ۲ یزد فعال هستم. صادقانه می‌گویم اگر هزار بار به عقب برگردم، علی‌رغم سختی‌های کار و حقوق کم باز هم شغل معلمی را انتخاب می‌کنم. این شغل تنها شغلی است که اثر و برکت آن از روز انتخاب تا بعد از مرگ همراه می‌ماند. امروز روز معلم است، مسیر همه آنانی که در دل سختی‌ها چراغ دانش را روشن نگه داشتند؛ تنها داستان من نیست، داستان هزاران معلم فداکار این سرزمین است که با تمام وجود به فرزندان این کهن بوم و بر در مدرسه عشق توانمندی و خودباوری برای ساختن ایرانی سربلند را مشق می‌کنند.

هنور هم عاشق این مسیرم

تقدیر مرا به اداره آموزش و پرورش کشاند تا تجربیاتم را در اختیار معلمان بگذارم. ابتدا کارشناس تکنولوژی، سپس مسئول آموزش ابتدایی ناحیه ۲ یزد شدم. پس از ۵ سال، مسئولیت و مدیریت دبستان امام رضا (ع) با ۵۲۰ دانش‌آموز را بر عهده‌ام گذاشته شد و با تلاش شبانه‌روزی و کمک والدین، زمین چمن خوبی برای مدرسه ساختیم. امروز آن زمین به نام یکی از شهدای دانش‌آموز، «شجره طیبه میناب» مزین شده است. پایانی که آغازی دوباره شد؛ برکت زندگی! آقای مهران پور در پایان می‌گوید: بازنشسته شدم، اما عشق معلمی خانه‌نشینم نکرد. اکنون

بهباد منتقل شدم. جاده‌های خاکی، کلاس‌های مختلط با پنج پایه و سینی مختلف و تأمین وسایل کلاس به صورت شخصی، بخشی از واقعیت آن سال‌ها بود. در روستای کم‌جمعیت «پرکان» نیز همین مسیر ادامه یافت. **از مدرسه روستا به حاشیه شهر آمدم** بعد از دوازده سال کار در مناطق دورافتاده و تحمل سختی‌هایی چون دوری از همسر و خانواده، به شهر یزد منتقل شدم. با وجود پیشنهادهای بسیار برای تدریس در مدارس خاص یا پست‌های اداری، تدریس در مدارس حاشیه شهر را انتخاب کردم؛ چون خدمت به دانش‌آموزان کم‌برخوردار را باور داشتم. **مسئولیت اداری تا مدیریت مدرسه؛**

متروکه درس می‌خواندند. وقتی جلوی همان کلاس‌ها با چراغ نفتی و تلسکوپ کوچک، حرکت ماه را تدریس می‌کردم، ناگهان ماشین آموزش و پرورش رسید. آقای حیان، معاون آموزشی استان، که برای بازدید شبانه به روستا آمده بود، از دیدن این صحنه خوشحال شد. فردای آن روز در جلسه‌ای از این اقدام تقدیر شد و من بی‌درنگ فرصت را غنیمت شمردم و برای دانش‌آموزان درخواست کیت آموزشی و لباس کردم. درخواستم پذیرفته شد و هفته بعد لباس‌ها را به روستا بردم.

سال‌های جهاد در بهباد و «پرکان»

علی‌آقا روایت معلم بودنش را اینگونه ادامه می‌دهد: پس از آن، به روستایی در شهرستان

